

نوجوانان مسجد شهید حنظله، بیش از ۲۰۰ شب است که در موبک خیابان طبرسی از زائران پذیرایی می کنند

پایگاهی برای رشد

۳



عکس: فاطمه جاهدی/شهرآرا

سامان دهی معابر ثامن

شهردار منطقه ثامن، با تأکید بر ضرورت حفظ انضباط شهری و صیانت از حقوق عمومی، از تشدید عملیات سامان دهی و رفع معابر اشغال شده در این منطقه خبر داد. حسین عبدل...زاده بیان کرد: نیروهای عملیاتی و تیم سد معبر منطقه با هدف پاک سازی فضاهای عمومی، ارتقای کیفیت خدمات رسانی، کاهش ازدحام و ایجاد رفاه حداکثری برای زائران و مجاوران بارگاه منور رضوی، از اشغال پیاده روها خارج از محدوده مجاز مغازه ها جلوگیری می کنند. وی افزود: براساس گزارش عملکرد شش ماهه نخست سال ۱۴۰۵، نیروهای انضباط شهری منطقه ثامن موفق شدند با جمع آوری ۲۱۲ مورد از اجناس و تجهیزات اشغال کننده معابر، گام مهمی در راستای سامان دهی منظر شهری و رعایت ضوابط عرضه کالا بردارند.



شهر خبر



۳

نبود پارکینگ ویژه موتورسیکلت تردد در کوچه های اطراف حرم را دشوار کرده است
قطار موتورها

۴

در هفته دفاع مقدس اهالی بالاخیابان به منزل ۲ شهید قدیمی محله شان رفتند
نصب پلاک افتخار، دلگرمی مادران شهدا

نبود پارکینگ ویژه موتورسیکلت، تردد در کوچه‌های اطراف حرم را دشوار کرده است

قطار موتورها

هم قدم

بخش از پارکینگ‌های خودرو را به موتور اختصاص بدهند. رمضان مولایی مغازه کیف‌فروشی دارد و سرتاسر حاشیه مغازه اش موتور پارک شده است. او درباره پارک بی‌رویه موتورها در محراب خان می‌گوید: تا جلودر مغازه ما موتور پارک می‌کنند. علاوه بر اینکه مشتری نمی‌تواند سمت مغازه مان بیاید، وقتی بخواهیم جایی برویم، باید موتورها را کنار بزنیم تا بتوانیم در مغازه را ببندیم.

● ساخت پارکینگ منوط به تهیه زمین

معاون فنی و اجرایی شهرداری منطقه ۸ من در باره پارک غیرمجاز موتورها در محراب خان می‌گوید: شلوغی این راسته به این دلیل است که کسبه علاقه دارند موتورهایشان نزدیک محل کسب و کارشان باشد و همان جا مقابل مغازه هایشان پارک می‌کنند. از طرفی می‌گویند پارکینگ‌های ۲۴ ساعته برایشان هزینه زیادی دارد.

کامران توتونچی می‌افزاید: بارها برای کم کردن تعداد پارک‌های غیرمجاز تلاش کرده‌ایم. طرحی را با مشارکت پلیس راهور اجرا کردیم تا هفته‌ای یک یا دو بار موتورهایی که در مکان نامناسب پارک هستند، جریمه شوند. حتی یکی از ورودی‌ها را بسته‌ایم، اما بی‌فایده بوده است.

توتونچی درباره ساخت پارکینگ اختصاصی برای موتورسوارها توضیح می‌دهد: با مشارکت آستان قدس، برای تأمین زمین مناسب به منظور احداث پارکینگ باز دیده‌هایی صورت گرفته، اما به دلیل ارزش زیاد زمین‌های آن اطراف، فعلایی نتیجه مانده است. امیدواریم موانع برای رفع این مشکل برداشته شود تا مزاحمت پارک موتورها برای کسبه و عابران پایان یابد.

او اضافه می‌کند: پارکینگ خودرو سر همین کوچه است اما به ما اجازه پارک چند ساعته نمی‌دهد. پارکینگ دارها ترجیح می‌دهند فضای پارک را به مسافرهایی اجاره بدهد که چند روز توقف می‌کنند؛ چون برایشان صرفه بیشتری دارد.

● موتورها کاسی می‌مان را خراب کرده اند

علی تجربه، یکی دیگر از کسبه محله، می‌گوید: در این اطراف، پارکینگ برای ما موتوری‌ها وجود ندارد. اما پارک موتورها کاسی خودمان را خراب کرده است. اگر موتورهای جای پارک مشخصی داشتند، جلومغازه ما هم باز می‌شد تا در این اوضاع کساد بازار، کارمان رونق بگیرد.

او تصویر چند برگه رادرگوشی همراهش نشان می‌دهد و می‌گوید: بارها به شهرداری نامه نوشته‌ایم و درخواست پارکینگ داده‌ایم، اما نتیجه‌ای نداشته است. حرفمان این است که حداقل یک

زهره جامعه پورا وقتی رفت و آمد در مسیرهای پرتردد شهر سخت می‌شود، افرادی که هر روز ناچارند از این کوچه خیابان‌ها بگذرند، ترجیح می‌دهند با وسیله نقلیه‌ای این مسیر را طی کنند که هم راه گریزی از ترافیک داشته باشد و هم در هر جایی بتواند توقف کند. همین است که کسبه بازارهای اطراف حرم، موتور را به هر وسیله عمومی یا خودرو شخصی ترجیح می‌دهند. اما در نبود پارکینگ برای موتورسیکلت، کوچه و خیابان‌های پرتردد به محل‌هایی برای توقف بی‌قاعده آن‌ها تبدیل می‌شود. راسته محراب خان در بولوار طبرسی محله پایین خیابان یکی از همین محل‌هاست؛ جایی که موتورها به دلیل کمبود فضا، مقابل مغازه‌ها یا در مسیر رفت و آمد عابران پارک کرده و علاوه بر ایجاد مزاحمت برای کسبه و عابران، منظره ناخوشایندی ایجاد می‌کنند.

● جابه‌جایی بار با موتور

مرتضی ضیا سال هاست در این محله کاسی می‌کند و موتور، وسیله رفت و آمدش به محل کار است. او درباره مشکل ساز شدن پارک موتورها در این کوچه می‌گوید: کسبه اطراف حرم چاره‌ای جز رفت و آمد با موتور ندارند. من حتی بارهایم را با موتور می‌آورم و برایم خیلی سخت است که موتورم رادر مکانی دور پارک کنم. ضیا ادامه می‌دهد: فقط کسبه نیستند که موتورهایشان را این‌جای می‌گذارند، حتی بعضی افراد که برای خرید یا زارت با موتور می‌آیند، وقتی موتورهای پارک شده را می‌بینند که بعضی وقت‌ها تا سر کوچه قطاری پارک شده‌اند، همین جا توقف می‌کنند.



زهره ایرانمنش، از ساکنان قدیمی بالاخیابان، از مهمان‌نوازی همسر شهیدش می‌گوید

میهمان‌نوازی به سبک سید کاظم

صندوق خاطرات



● حساب و کتاب برای پوست پیاز

هنوز بعد از حدود چهار دهه، خانم ایرانمنش تصویر سفره افطاری را که آن شب در خانه برای مهمان ناخوانده اش پهن کرد، در ذهن دارد که برای او بخشی از شخصیت همسرش را روشن می‌کند. او ادامه می‌دهد: این حساسیت شهید فقط در کمک به دیگران نبود؛ در زندگی شخصی خودش هم به حق الناس و حلال و حرام دقت زیادی داشت. خاطرم هست یکی از بستگانمان که همراه سید کاظم به بازار رفته بود، رفتاری از او دیده بود که برایش جای تعجب داشت. سید کاظم در بازار مشغول خرید پیاز بوده که موقع برداشتن پیازها، تکه‌ای پوست پیاز روی زمین می‌افتد. سید کاظم پوست را برمی‌دارد و در خرید هایش می‌گذارد. همراهش با تعجب از او می‌پرسد چرا پوست پیاز را جمع می‌کنی و سید کاظم توضیح می‌دهد این پوست با دست من کنده شده و اگر قرار باشد چیزی از مال دیگری سمت من بیاید، باید حساب شود.

برای زهره خانم، شهید کمالی سرشت کسی است که در حدود دو سال زندگی، توجهش را به کوچک‌ترین مسائل زندگی جلب کرد و مراقب بود حتی از کسی بر گردنش نماند. شاید به همین دلیل است که پس از گذشت سال‌ها، منش و سبک زندگی سید کاظم برایش زنده است.

کنند. یک شب، پیرمردی روستایی که می‌خواست خودش را به خانه آقای افتخاری برساند، دیر رسیده بود. پیرمرد باید از سر اجبار، تا صبح پشت در منتظر می‌ماند. زهره خانم که آن زمان نه تنها خودش سن و سال زیادی نداشته، بلکه بچه کوچکی داشته و شرایط زندگی برایش سخت بوده، اضافه می‌کند: سید کاظم وقتی او را دید، دلش نیامده بود پیرمرد خسته را پشت در رها کند. او را تعارف کرده بود و پیرمرد را با خودش به خانه آورد. من طبیعتاً خیلی راضی به این کار نبودم، ولی سید کاظم توضیح می‌داد این بنده خدا از راه دور آمده است و حالا که به کارش نرسیده، چه اشکالی دارد غذایی بخورد و استراحت کند.

سمیرا شاهیان فقط پانزده سال داشت که همسرش، سید کاظم، به شهادت رسید؛ بانوی جوانی که هنوز فرصت چندانی برای تجربه زندگی مشترک پیدا نکرده بود. زهره ایرانمنش و سید کاظم کمالی سرشت، سال ۱۳۶۳ ازدواج کردند و حاصل زندگی کوتاهشان پسری به نام حمید رضا است که در زمان شهادت پدر، حدود یک سال داشت. سید کاظم در سال‌های دفاع مقدس چند بار به جبهه رفت و سرانجام در حالی که به عنوان دیدبان در خط مقدم حضور داشت، در شلم‌چه بر اثر اصابت ترکش به شهادت رسید. حالا زهره خانم بیشتر از آنکه از یک زندگی مشترک طولانی، خاطره داشته باشد، از همسرش، تصویر مردی را به یاد می‌آورد که برایش، گذشت، مهربانی، مهمان‌نوازی، رعایت حق دیگران و توجه به حلال و حرام جدی بود. لایه‌لای این ویژگی‌ها، خاطره‌ای دارد از شبی که سید کاظم، مرد سالخورده روستایی را که از راهی دور به محله‌شان آمده بود، با خود به خانه آورد.

● چه اشکالی دارد!

زهره خانم تعریف می‌کند: خانه مادر چهارراه شهدا بود. همسایه دیوار به دیوارمان، شکسته بند معروفی بود که خیلی مراجعه‌کننده داشت. گاهی پیش می‌آمد مراجعان آقای افتخاری، همسایه و شکسته بند معروف آن زمان، دیر می‌رسیدند و مجبور می‌شدند روز بعد مراجعه



نوجوانان مسجد شهید حنظله

بیش از ۲۰۰ شب است

که در موکب خیابان طبرسی از زائران پذیرایی می‌کنند

پایگاهی برای رشد



برای بچه‌های مسجد فقط یک تصویر منتشر شده نبود؛ نشانه‌ای بود از اینکه کاری که خودشان انجام داده‌اند، دیده شده است.

● کار فرهنگی خانوادگی

رضا اخلاقی، یکی از اعضای فعال پایگاه که از ۱۰ سال قبل همراه با پاشایی بوده است، می‌گوید: موکب مسجد در مناسبت‌های مختلف فعال است؛ از شب‌های ولادت و شهادت گرفته تا جشن‌های امام‌زاده‌ها و یکشنبه‌های قرآنی. هیئت نیز برنامه‌های هفتگی دارد و هر یکشنبه فعالیت‌های نوجوانان و برنامه‌های فرهنگی ادامه پیدا می‌کند. اخلاقی که همراه با همسر و فرزندان به مسجد می‌آید و پسرانش را همراهش راه می‌برد، به این جمع معنوی بازگشته است. ادامه می‌دهد: بخش پشتیبانی را خانم‌ها بر عهده دارند. همسر من و آقای پاشایی و حسن قربانی و بقیه آقایان همگی زودتر می‌آیند و در پخت غذا، با دگر کردن با دکنک‌ها، فضا را برای بسته‌بندی جایزه‌ها و تدارکات کمک می‌کنند.

رقیه احسان منش همسر آقایان در حالی که داخل آشپزخانه مسجد، پای دیگ سوپ ایستاده است، می‌گوید: ۱۰ سال است که همه جا همراه شوهرم هستم؛ سه فرزندم را هم در همین هیئت بزرگ کرده و به آن‌ها یاد داده‌ام در کارهای گروهی کمک کنند. ادامه می‌دهد: این شب‌ها انواع غذاها را درست می‌کنیم، پوره سیب زمینی، سوپ و عدسی، هر غذایی که وسعتمان برسد، چون همه هزینه‌ها را مردم می‌دهند، غذاها هم ساده و خودمانی است.

مهدی افتاده-موسوی شب که می‌شود، بعد از اذان مغرب، در خیابان طبرسی محله پایین خیابان، مسیری که می‌توانی بایستی و رویه گنبد طلایی سلام و عرض ارادت داشته باشی، نوجوان‌هایی را می‌بینی که هر کدام در تکاپو هستند برای پذیرایی از زائران که قرار است یک چای گرم مهمان موکب آن‌ها باشند. هر کدام گوشه‌ای از کار را گرفته‌اند؛ یکی مشغول آماده کردن صندلی‌هاست، یکی سراغ سیستم صوتی می‌رود. دیگری فیلم می‌گیرد و آن یکی چای می‌ریزد. اینجا کسی منتظر دستور نمانده است. هر کس کاری از دستش برمی‌آید، انجام می‌دهد. بچه‌های مسجد شهید حنظله، بین طبرسی ۱۸ و ۲۰، از ابتدای جنگ تحمیلی سوم، سنگر خیابان را در یکی از مهم‌ترین مسیرهای شهرمان حفظ کرده‌اند و دو ماهی می‌شود که برنامه‌های فرهنگی، هیئت، موکب و فعالیت‌های پایگاه به صورت ثابت در آن برگزار می‌شود. موکب دائمی را با کمک مردم راه‌انداخته‌اند و بخش اصلی کارهای آن بانو جوانانی است که از مدرسه به مسجد آمده‌اند و با دیدن فضای خودمانی‌اش، در اینجا ماندگار شده‌اند. هر شب پای پیاده یا توبوس و موتور خودشان را به این پایگاه می‌رسانند تا ساعاتی را به زائران خدمت کنند و سنگرشان مستحکم بماند.

مسجد را بر عهده گرفت. این روحانی جوان که از همان زمان برای جذب جوانان برنامه‌هایی در ذهن داشت، می‌گوید: بچه‌ها اینجا در کنار کارهای فرهنگی، کار و مسئولیت‌پذیری را یاد می‌گیرند. بعضی نوجوان‌ها از همین جمع، وارد کارهای فنی و حرفه‌ای شده‌اند؛ یعنی خودمان برایشان کار پیدا کردیم و آن‌ها را معرفی کردیم تا در مسیری که علاقه دارند، قرار بگیرند. یکی سراغ سیم‌کشی رفته، دیگری در کار فنی مشغول شده و چند نفر هم در زمینه فیلم برداری، تدوین و تولید محتوا فعالیت می‌کنند. سید سجاد قدیری، نوجوان پایه یازدهم که از همین مسیر به مسجد رسیده است، حالا مسئولیت بخشی از فیلم برداری و فعالیت رسانه‌ای را بر عهده دارد و کار با تجهیزات تخصصی این بخش را هم یاد گرفته است.

پاشایی، نایب رئیس شورای اجتماعی محله هر چه در توان دارد برای پیشبرد اهداف مسجد به کار می‌برد و می‌گوید: با همکاری شهرداری بخشی از دیوار مسجد را برداشتیم و کرکره برقی نصب کردیم تا ارتباط فضای مسجد با خیابان بیشتر شود و بتوانیم در مناسبت‌های مختلف موکب دائمی داشته باشیم. در یکی از همین برنامه‌ها، تصویری که از فضای مسجد منتشر شد، به دلیل طراحی خاص پرچم و محتوای آن، در فضای مجازی بازتاب پیدا کرد. این اتفاق

● اینجا «باید» نداریم

سید محمد علوی، مسئول عقیدتی پایگاه شهید حنظله، از شب‌هایی می‌گوید که بعد از آن اتفاق تلخ ۹ اسفند ۱۴۰۴، مسجد برای خودش و بچه‌های پایگاه به «خانه اول» تبدیل شد. به گفته او، از همان روزهای ابتدایی، نوجوان‌هایی یکی آمدند و حضورشان ادامه پیدا کرد. اما آنچه در روایت خادمان مسجد بیشتر از همه به چشم می‌آید، شیوه ارتباط با همین نوجوان‌هاست.

او ادامه می‌دهد: اینجا خبری از اجبار و امر و نهی نیست. اطلاع‌رسانی در کانال و گروه انجام می‌شود و هر کس وقت و علاقه داشته باشد، خودش می‌آید. این «خودجوش بودن» را می‌توان در گوشه و کنار مسجد دید. یاسین محمدی نژاد بی سروصدایان‌های چای را می‌شوید و ابوالفضل اکبرزاده چای را دم می‌کند. ابوالفضل ذبیحی و مهزیار شیرخانی مشغول آماده کردن فضای برنامه و چیدن صندلی‌ها و تجهیزات فیلم برداری هستند. سید امیرحسین حسینی، نوجوان پایه یازدهم، می‌گوید که از طریق مدرسه با مسجد آشنا شده و در پایگاه هم همکاری که لازم باشد، انجام می‌دهد.

● مسئولیت‌پذیری از مدرسه تا مسجد

این ارتباط فقط به مسجد محدود نمانده است. محمد رضا پاشایی، از فعالان فرهنگی و اجتماعی مسجد، مسئول دروس پرورشی چند مدرسه است و ۱۰ سال قبل مسئولیت پایگاه این

حمایت بزرگ ترها از جوان‌ها در مسیر درست

می‌دهند. حسن قربانی، مسئول خدمات هیئت و ابراهیم غلامپور از هیئت‌دارهای قدیمی پایین خیابان، کارهایی مانند جابه‌جا کردن سماور را خودشان انجام می‌دهند. شاید از ماندگاری این مسجد در همین تصویر ساده باشد: نوجوانی که بعد از مدرسه راهی مسجد می‌شود، جوانی که دوربین را روی دوش می‌اندازد، مادری که برای پشتیبانی غذا آماده می‌کند و مردی که با یک عمر تجربه هیئت‌داری، آخرین صندلی را سر جایش می‌گذارد. اینجا چراغ مسجد را آدم‌هایی روشن نگه داشته‌اند که تصمیم گرفته‌اند هر کدام، هر قدر می‌توانند، سهمی در مسیر رشد معنوی داشته باشند.

راه‌اندازی موکبشان می‌آیند و چای و قند را از ما می‌گیرند. خیلی خوب و ارزشمند است که این جوان‌ها در مسجد مشغول کار فرهنگی هستند و به راه‌های بد کشیده نمی‌شوند. ساعتی که از اذان می‌گذرد، دیگر صندلی‌ها بیرون از مسجد چیده شده و مردم کم‌کم جمع می‌شود. نوای حماسی در سراسر خیابان طبرسی می‌پیچد. فاطمه فرش‌چیان دختر پانزده ساله‌ای که از اعضای ثابت مسجد و مسئول گروه سرود دختران است، روی صورت بچه‌ها پرچم ایران را نقاشی می‌کشد.

در کنار پسرهای جوان که هر کدام بخشی از کار را انجام

اعضای ثابت این موکب حدود ۲۵ نوجوان هستند که خودشان برنامه را جلو می‌برند. تجهیزات را مدیریت می‌کنند، برای شام و پذیرایی پول جمع می‌کنند، صندلی‌ها را جابه‌جا می‌کنند و گاهی حتی هزینه برنامه را از جیب خودشان می‌دهند. البته افرادی هم هستند که وقتی کار مخلصانه این جوانان را می‌بینند، از آن‌ها حمایت مالی می‌کنند و برای دلگرمی‌شان در برنامه‌هایشان هم شرکت می‌کنند. حسین آگشته، یکی از کسبه قدیمی طبرسی، وقتی کار دلی این جوانان را دید، هر چاکه نیاز به کمک داشتند، آن‌ها را حمایت کرد. حسین آقا می‌گوید: خیلی وقت‌ها برای



محلات منطقه ما

بالا خیابان، پایین خیابان

مرور خاطرات دانش آموزی که حالا در کسوت معلم، شاگردانش را به حرم آورده است

مشق زیارت، بزرگترین درس زندگی



گنبد بارگاه



یک بار دیگر کودک پرشور درونم رازنده ببینم. وقتی نظم صف‌ها برقرار می‌شود، ما معلم‌ها آرامش عمیقی پیدا می‌کنیم. ولی همین جنب و جوش بچه‌ها، خودش معنی زندگی است.

دنیابود. آن قدر هیجان داشتیم که مثل همین بچه‌ها، مربی‌ها حریفان نمی‌شدند.

● وقتی صف به هم ریخت

او خاطره‌ای از آن سال‌ها دارد و تعریف می‌کند: یادم هست در یکی از همین اردوهای زیارتی، صف به هم ریخت و بچه‌های چند مدرسه باهم قاتی شدند. لباس فرم مدرسه ما با دانش‌آموزان دیگر شباهت زیادی داشت و همین باعث شده بود همه یک‌دست دیده شویم. از طرفی آن قدر هیجان بچه‌ها زیاد بود که سه چهار ساعتی طول کشید تا مربی‌ها توانستند دانش‌آموزان هر مدرسه را جدا کنند و ما را به مقصد برسانند.

حالا، سال‌ها گذشته است و او خودش در کسوت معلمی، نسلی را هدایت می‌کند که باید آموزه‌های یکی دودهمه قبلش را به آن‌ها منتقل کند. گلمکانی بارضایت از حضور دل‌نشین دانش‌آموزانش در حرم امام رضا^(ع) می‌گوید: آمدن بایچه‌ها به حرم، بهانه‌ای بود تا

سمیرا شاهیان اصحن‌های حرم مطهر رضوی در این روزهای بازگشایی مدرسه‌ها، رنگ و بوی دیگری دارد. کاروان‌های دانش‌آموزی، صحن‌ها و رواق‌ها را با شور زندگی پیوند می‌زنند. یکی از این کاروان‌ها، دانش‌آموزان دبستان پسرانه علامه مشهد هستند که به همراه معلمان با حوصله خود به زیارت آمده‌اند.

● تکرار خاطرات شیرین زیارت

فاطمه گلمکانی، آموزگار ادبیات فارسی در پایه‌های پنجم و ششم است. در حالی که صف بچه‌ها را مرتب می‌کند، بالبخندی، خاطرات کودکی‌اش را هم مرور می‌کند. برای این معلم دهه شصتی، همراهی با بچه‌ها در این فضای معنوی، تکرار یک خاطره قدیمی و شیرین است. اولاً به لای تذکراتی دلسوزانه به دانش‌آموزانش، وقتی چشم به تکاپوی آن‌ها می‌دوید، انگار زمان برایش به عقب برمی‌گردد و می‌گوید: وقتی ما هم درس و سال این بچه‌ها از طریق مدرسه به زیارت می‌آمدیم، صحن و سرای حرم امام رضا^(ع) برایمان اوج لذت

در هفته دفاع مقدس، اهالی بالاخیابان به منزل ۲ شهید قدیمی محله‌شان رفتند

نصب پلاک افتخار، دلگرمی مادران شهدا

نجمه موسوی ایابیز که شروع می‌شود برای مادران شهدا تداومی کننده شروع جنگ تحمیلی هشت ساله است؛ جنگی که وداع فرزندانشان با درس و مدرسه بود و رفتن به جبهه‌هایی که درس انسانیت را در آن آموختند. در این روزهای مقدس و هفته‌ای که به نام دفاع مزین شده است، اهالی و اعضای شورای اجتماعی محله بالاخیابان، با جمعی از مسئولان شهری، بنیاد شهید و انتظامی همراه شدند تا به منزل دو مادر شهید بروند و به آن‌ها که عزیزشان را برای امنیت مردم راهی جبهه حق علیه باطل کردند ادای احترام کنند. مادر شهید محمد مخیر ایرانی و مادر و پدر شهید مهدی کشمیری در خانه‌شان همیشه به روی مردم محل باز است و این بار هم با روی خوش به استقبال ما آمدند.

در این مراسم حسین عبدا...زاده، شهردار منطقه ثامن، به مادر شهید محمد مخیر ایرانی و پدر و مادر شهید مهدی کشمیری، لوح تقدیر و هدیه‌ای تقدیم کرد. اما از نگاه مادران شهید، بهترین هدیه همان پلاکی بود که بر سردر خانه‌شان نصب شد.



این روزها که صحبت جنگ و شهادت در کشورمان تازه شده، مادر شهید بیشتر از همیشه بی‌تاب پسرش است. زهرا خانم، فاطمه خانم و نرگس خانم سه خواهر شهید محمد مخیر ایرانی و محمد آقا پسر نرگس خانم هر روز به مادر سر می‌زنند و سعی می‌کنند نگذارند نبود در دانه‌اش که قرار بود عصای پیری مادر باشد، اورا از پای درآورد.

● مادر محمد مخیر ایرانی ۳۳ سال چشم انتظار پسر مفقود الاثرش بود. سال‌هایی قرار می‌گرفت که باقی مانده بیکریاک تنها پسرش را به خاک سپرد. با اینکه چند سال قبل پلاک افتخاری به نام محمد، سر کوه‌شان نصب شده بود حاج خانم اصرار داشت عکس پسر شهیدش روی دیوار خانه خودش نقش ببندد. حالا لبخند رضایت بر لب این مادر داغ دیده نشست.



● هنگام نصب پلاک افتخار سردر منزل پدر شهید کشمیری، اهالی محل که حالا پیرمردهایی ریش سفید کرده‌اند، دور خانه جمع شدند و از دوست و رفیق قدیمی‌شان یاد کردند. بعد از نصب پلاک، در هر گوشه‌ای از کوه شهید قائمی یک نفر برای دیگری خاطره‌ای از مهدی تعریف می‌کرد.